

جنگاوران ایرانی در سپاه قبایلی عرب در سده نخست هجری

علی ناظمیان فرد^۱

چکیده

در سال‌های آغازین فتوح اسلامی، سرزمین ایران از ناحیه جنوب غربی در کانون توجه فاتحان عرب قرار گرفت و جنگجویان بسیاری به سوی مرزهای ایران سرازیر شدند. مناطق مرزی، نخستین آوردگاه‌هایی بودند که سربازان ساسانی در برابر رزمندگان عرب مسلمان وارد نبرد شدند. در خلال این رویارویی‌ها که بعدها سراسر ایران‌زمین را دربر گرفت و تا شمال شرق و ماوراءالنهر کشیده شد، شماری از «اساوره»، «احامره» و «بخاریه» دست از مقاومت کشیدند و به نیروهای عرب تسلیم شدند.

نوشتار پیش رو در پی یافتن پاسخ این پرسش است که جنگاوران اسیر و تسلیم شده ایرانی از چه سرنوشت و موقعیتی در میان قبایل عربی برخوردار شدند؟ یافته‌های این پژوهش که مبتنی بر روش توصیفی تحلیلی است، نشان می‌دهد جنگاوران یادشده ایرانی، به حیث توانمندی‌های نظامی خود، مورد توجه فرماندهان و سران قبایل عرب قرار گرفتند و با دریافت امتیازاتی مشابه و گاه بالاتر از همتایان عرب خود، در صحنه‌های نبرد حضور یافتند که مهارت و تجربه خویش را در خدمت به اربابان قبیله‌ای به کار گیرند. اینان در همان حال، از استقلال رأی در مداخله نکردن میان قبایل متخاصم نیز برخوردار شدند تا به تشخیص خود از ورود به برخی از منازعات بین‌قبایلی بپرهیزند.

واژگان کلیدی: فتوح اسلامی، اساوره، بخاریه، احامره، بصره، کوفه، بنی تمیم.

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد (nazemian@um.ac.ir).

پذیرش: ۱۳۹۵/۰۵/۱۰

دریافت: ۱۳۹۵/۰۳/۱۰

مقدمه

از بدو شکل‌گیری دیوان جُند (جیش) در عصر خلافت عمر بن خطاب (غفرانی، ۱۳۹۲: ج ۱۸، ۶۷۰)، در راه توسعه این نهاد، موانع فرهنگی و عقیدتی بزرگی دیده می‌شد. در آغاز، راهی برای ورود گروه‌های نژادی غیرعرب و اقلیت‌های مذهبی غیرمسلمان در سپاه اسلام وجود نداشت. این امر با افزایش نیاز به جذب نیروهای تازه برای اجرای طرح و اندیشه فتوح اسلامی، با مانعی برآمده از ساختار قبیله‌ای دیوان جیش، در تصادم افتاد. درگیری‌های خونین بین قبایل از یک‌سو و تلفات پرشمار انسانی در کارزار فتوح اسلامی از سوی دیگر، موجب کاهش توان رزمی قبایل درگیر می‌شد. افزون بر این، شماری از قبایل عرب برای تقویت توان نظامی خود، از دیرباز بر اساس سنت حلف و جوار به جذب هم‌پیمان روی می‌آوردند که در معرکه‌های فرارو بتوانند تهاجم رقیب را دفع کنند یا به خوبی از عهده شیبخون دشمن برآیند.

فتوح اسلامی فرصتی فراهم کرد که رزمندگان اسیر و تسلیم شده ایرانی در میدان‌های جنگ، مورد توجه سران قبایل عرب قرار گیرند و به سبب توانمندی و مهارت‌های جنگی، به استخدام آن‌ها درآیند. این امر، موانعی که پیش‌تر در راه جذب موالی و ذمیان در سپاه اسلام وجود داشت را برطرف کرد. خلیفه دوم با همه سخت‌گیری‌هایی که پیش از این در به‌کارگیری غیرمسلمانان در سپاه اسلام داشت، به فرماندهان خود در روند فتوح اسلامی در شهرهای ایران اجازه داد از تجربه و مهارت اسرای جنگاور ایرانی استفاده کنند و برای آنان امتیازاتی برتر از نیروهای عرب در نظر گیرند (بلاذری، ۱۹۷۸: ۳۶۶؛ ابن‌مسکویه، ۱۳۶۹: ج ۱، ۳۴۲).

اساوره، بخاریه و احامره سه دسته از جنگاوران ایرانی هستند که در کانون توجه این پژوهش جای دارند و وضعیت آن‌ها پس از تسلیم در برابر نیروهای عرب، بررسی خواهد شد. پیش از این، محسن ذاکری در کتاب *سربازان ساسانی*، باقرعلی عادل‌فر در مقاله «تعامل بقایای ارتش ساسانی با نیروهای اسلام»، زهره دهقان‌پور و محسن معصومی در مقاله «نقش ایرانیان در فتح ایران به دست اعراب؛ از آغاز تا پایان سده نخست هجری»، جوهی شیمادا در مقاله «سربازان ساسانی در سپاه اسلام»، محمد ضیف‌الله در پژوهشی با نام «الجیش الاسلامی؛ نشأت و تطوره» و نیز حامد غنیم

ابوسعید در مقاله «انتشار الاسلام فی قزوین»، ضمن شرح و بیان مقابله نیروهای ایرانی و عرب در عصر فتوح اسلامی، تنها از تسلیم اساوره و احامره سخن گفته‌اند و از پرداختن به بخاریه و نیز شرح مستوفای موقعیت تسلیم‌شدگان ایرانی در تعارض‌های بین‌قبایلی و جایگاه و اقتدار آن‌ها در بصره و کوفه اجتناب ورزیده‌اند. در پژوهش حاضر، افزون بر توجه به جایگاه ممتاز و متمایز اساوره و احامره در بصره و کوفه، به گروهی دیگر از رزمندگان ایرانی - موسوم به بخاریه - که در جریان فتح خراسان و ماوراءالنهر به عراق انتقال یافتند، پرداخته شده است که شرح آن در پی خواهد آمد.

اساوره در میان بنی‌تمیم

در گرماگرم نبرد قادسیه ضعف و هزیمت بر لشکریان ساسانی عارض شد، اساوره نخستین گروه از جنگاوران ایرانی بودند که با درک موقعیت و شرایط موجود، دست از مقاومت کشیدند و خود را به نیروهای عرب تسلیم کردند. اینان از نیروهای سواره‌نظام ساسانیان به شمار می‌رفتند که در کنار سایر عناصر اشرافی روزگار خود، در عالی‌ترین رده‌های اجتماعی جای داشتند (خوارزمی، ۱۴۰۹: ۷۱؛ جاحظ، ۱۳۷۵: ۲۳ - ۲۴). به سبب اعتبار و منزلت آنان در نزد خسروان ساسانی، مسئولیت حفاظت از پردهٔ میان تخت سلطنتی و اشراف حاضر در دربار، به آنان واگذار شده بود. این مقام به شکل موروثی به اعضای این گروه اختصاص داشت (جاحظ، ۱۳۷۵: ۲۸).

نخستین آشنایی عرب‌ها با اساوره، به سال‌ها پیش از حمله سپاه اسلام به مرزهای ساسانیان برمی‌گشت. در روزگاران پیش از اسلام، مسئولیت حفاظت از کاروان‌های تجاری که از سوی پادشاهان ساسانی به یمن اعزام می‌شدند و از بیابان‌های جزیرهٔ العرب می‌گذشتند، برعهده اساوره بود (اصفهانی، ۱۳۷۶: ج ۲۶، ۷۹). حتی گاهی که اختلاف در میان قبایل عرب به خشونت و درگیری می‌انجامید و هم‌پیمانان ساسانیان، از خسروان ایران درخواست کمک می‌کردند، اساوره از زبده‌ترین نیروهای امدادی بودند که به صحراهای عربستان اعزام می‌شدند (همو: ج ۱۶، ۷۸-۷۹؛ ابن‌خلکان، ۱۹۷۸: ج ۶، ۳۵۵-۳۵۶).

پس از فتح سرزمین عراق توسط مسلمانان، نیروهای فاتح عرب با پادگان اساوره در

بانقیا - واقع در ساحل فرات - مواجه شدند (ابویوسف، ۱۳۹۲: ۱۵۷). واحد دیگری از این سپاه که شمار آن‌ها به پانصد نفر می‌رسید، در بندر ابله - در ساحل خلیج فارس - مستقر بودند (طبری، ۱۹۶۷: ج ۳، ۵۹۴) تا گاه به ضرورت، خطری که مرزهای دولت ساسانی را از درون سرزمین‌های عربی تهدید می‌کرد، دفع کنند. در نبرد قادسیه که سرنوشت سپاه ساسانی به شکست و هزیمت رقم خورد، نیروهای اساوره در کنار سایر واحدهای نظامی سپاه ایران، در برابر رزمندگان عرب وارد مصاف شدند (القالی، ۱۹۲۶: ج ۱، ۲۹). بنا به دلایلی که گویا ناشی از تجربیات پیشین اعراب از اساوره بود، این واحد از سپاه ساسانی، تصویری هول‌انگیز از خود در ذهن و حافظه قوم عرب بر جای نهاده بود. مؤید این مدعا آن است که چون خلیفه دوم به رزمندگان عرب فرمان رویارویی با اساوره را داد، نشانه‌هایی از بیم و اضطراب در میان آن‌ها پدیدار شد (جاحظ، ۱۹۹۱: ۲۱۴).

هم‌زمان، گروهی از اساوره اصفهان به فرمان یزدگرد، برای حمایت از هرمزان - حاکم اهواز - برای جلوگیری از پیش‌روی نیروهای عرب، به فرماندهی ابو موسی اشعری راهی این شهر شدند. این گروه از اساوره، حدود سیصد نفر بودند که فرماندهی آنان را یکی از برجستگان سواره‌نظام ساسانی - موسوم به سپاه - برعهده داشت و در میان آن‌ها هفتاد نفر از بزرگان و اشراف نیز دیده می‌شدند (بلاذری، ۱۹۷۸: ۳۶۷). آنان در مسیر خود که از فارس می‌گذشتند، در ناحیه استخر شروع به سربازگیری کردند (بلعمی، ۱۳۶۸: ج ۱، ۴۱۸). در آن هنگام، رزمندگان عرب مسلمان به فرماندهی ابوموسی اشعری، شوش را به محاصره خود درآوردند. اساوره نیز که شرایط را برای مقاومت مناسب نمی‌دیدند، با ابوموسی وارد مذاکره شدند. شیرویه، به نمایندگی از آن‌ها پیمانی را با ابوموسی منعقد کرد که در آن، اساوره ضمن پذیرش اسلام، ملتزم شدند سپاه عرب را در فتوح ایران همراهی و کنند کنند. اختیار سکونت در هر منطقه نیز به آن‌ها واگذار شد و مقرر شد از عطایا و مستمری بیشتری در قیاس با رزمندگان عرب برخوردار گردند و در منازعات قبیله‌ای عرب‌ها، به نفع هیچ گروهی وارد عمل نشوند و در صورتی که مورد تعرض قرار گیرند، از حمایت رؤسای خود برخوردار شوند (طبری، ۱۹۶۷: ج ۴، ۹۰؛ بلاذری، ۱۹۷۸: ۳۶۶؛ ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ج ۲، ۵۵۲). آن‌ها به

سبب مهارتی که در فنون رزمی داشتند و این امر، موجب تمایزشان از جنگاوران عرب می‌شد، حاضر به پذیرش موقعیتی برابر با همتایان عرب خود از حیث دریافت مستمری نشدند (ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ج ۱، ۳۴۲) و چون ساز و برگ نظامی بیشتری حمل می‌کردند، حقوق بیشتری طلبیدند (همو). ابوموسی موضوع را در نامه‌ای با خلیفه دوم در میان نهاد و او نیز به وی اجازه داد آن‌ها را از مستمری بیشتری برخوردار سازد (همو).

اساوره‌ای که در سال هفدهم هجری با گروش به اسلام، به نیروهای عرب پیوستند، بیش از بخشی کوچک از اساوره پرشمار ساسانی نبودند. سایر گروه‌های اساوره نیز پس از شکست ایرانیان در جبهه‌های جنگ، همچون شهروندان دیگر به عنوان رعایای عادی در مناطق مفتوحه زندگی می‌کردند.

سپاه عرب پس از فتح مدائن، برای تجدید حملات خود به ایران و نیز ساخت مراحل آغازین پادگان شهر کوفه به آن‌ها نیازمند شد. عمر نیز به فرماندهان خود در جبهه‌های جنگ دستور داد نیروهای مورد نیاز خود را از میان اساوره برگزینند و در عوض، آن‌ها را از پرداخت مالیات سرانه معاف دارند (طبری، ۱۹۶۷: ج ۴، ۴۹). در این دستورالعمل، از دو نکته نشانی دیده نمی‌شود؛ نخست این‌که بر قید مسلمان شدن به عنوان پیش‌شرط لازم برای جذب آن‌ها تأکید نشده و دیگر این‌که از میزان حقوق و پذیرش یا عدم پذیرش آن‌ها در دیوان، سخنی به میان نیامده است. گویا این گروه از اساوره، وادار به تغییر کیش خود نشدند و حتی شماری از آن‌ها تا دو نسل بعد، همچنان نام‌های ایرانی بر خود می‌نهادند که این امر حاکی تعلق خاطر آن‌ها به فرهنگ خویش بود (Crone, 1981: 237).

اساوره در این پیشگامی، به مثابه الگویی برای سایر واحدهای سپاه ساسانی درآمدند. پس از آن‌که نبردها در این جبهه فروکش کرد، گروهی از رزمندگان ایرانی، خود را به اساوره ملحق کردند. ظاهراً اینان از مزدوران ارتش ساسانی بودند که پس از گروش به اسلام، به سپاه عرب پیوستند. اقدام آن‌ها موجب ترغیب شماری دیگر از سواره‌نظام ساسانی، در پیوستن به سپاه اسلام شد که از امتیازاتی مشابه همتایان خود برخوردار شوند (بلاذری، ۱۹۷۸: ۳۶۶). آنان نخستین یگان نژادی غیرعرب بودند که در میان سپاه

عرب به کار گرفته شدند و فرماندهان عرب، در جذب و پذیرششان ملاحظاتی داشتند؛ نخست این که می‌خواستند خوش رفتاری خود را به دشمنان دیروز خویش نشان دهند و زمینه را برای پیوستن سایر یگان‌های سپاه ساسانی فراهم سازند. دیگر این که با جذب این عناصر، نیاز سپاه عرب را به تقویت قوا برطرف کنند (شیمادا، ۱۳۸۶: ۱۷۸).

منابع تاریخی، شمار اسوارانی که به سپاه عرب تسلیم شدند را به طور دقیق در خود ثبت و ضبط نکرده‌اند. احمد صالح العلی در دو پژوهش جداگانه، به ترتیب، شمار آن‌هایی را که در بصره ساکن شدند دوهزار و پانصد و دوهزار نفر برآورد کرده است (العلی، ۱۹۸۶: ۴۸؛ همو، ۱۹۶۹: ۸۳). بر اساس نمودار مربوط به حوزه مسئولیت عریفان^۱ در آن زمان، می‌توان شمار آن‌ها را حدود چهارهزار نفر تخمین زد (الجاسر، ۱۹۹۶: ۱۰۲). آنان پس از پایان فتح خوزستان، به همراه سپاه عرب به بصره رفتند و در محله‌ای از این شهر که بعدها به نام خودشان معروف شد، توسط ابوموسی اشعری اسکان یافتند (بلاذری، ۱۹۷۸: ۳۶۶). چندی پس از آن، عبدالله بن عامر برای تأمین آب نوشیدنی آن‌ها نهری حفر کرد که «نهر الاساوره» نام گرفت (همو؛ حموی، ۱۹۹۵: ج ۵، ۳۱۷). شمار چشمگیر اساوره، ضرورت بنای مسجدی در این محله را پدید آورد. از این رو در سال‌های بعد که زیاد بن ابیه از سوی معاویه والی عراق شد، دستور ساخت مسجد اساوره را صادر کرد (بلاذری، ۱۹۷۹: ج ۴، ۲۰۱).

در محله محل سکونت اساوره، به زبان فارسی سخن گفته می‌شد و حتی تا نیم قرن پس از استقرار آن‌ها در این محله، این زبان همچنان به قوت رواج داشت (الطائی، ۱۹۲۲: ۱۱۳-۱۱۴). عبیدالله بن زیاد که بعدها جانشین پدرش در سمت استانداری عراق شد، از اشراف عرب بود که مادرش مرجانه، پس از متارکه با پدرش زیاد، به همسری یکی از اساوره بصره به نام شیرویه درآمد و او تحت نظر و سرپرستی مادرش رشد کرد. وی با تأثیری که از زبان فارسی رایج در محله خود پذیرفته بود، نمی‌توانست همچون یک عرب، به عربی فصیح سخن بگوید (جاحظ، ۱۹۷۵: ج ۱، ۷۳؛ ابن قتیبه، ۱۹۶۹: ۳۴۷؛ المبرد، ۲۰۰۳: ج ۲، ۲۲۵).

۱. در رده‌بندی‌های نظامی، عریف به کسی اطلاق می‌شد که فرماندهی یک دسته ده نفره را برعهده داشت (نک:

(El-Ali, 1986: 629).

انتخاب بصره به عنوان محل سکونت، که پیشنهاد خود اساوره به هنگام پیوستن به سپاه اسلام بود مورد موافقت فرماندهان سپاه عرب قرار گرفت. آن‌ها در آغاز ورود به بصره می‌خواستند حلیف قبیله ازد شوند، اما چون فهمیدند بنی‌تمیم به پیامبر نزدیک‌تر است، با طایفه بنوسعد - از قبیله بنی‌تمیم - هم‌پیمان شدند و در زمره موالی آن‌ها درآمدند (بلاذری، ۱۹۷۸: ۳۶۶؛ زمخشری، بی‌تا: ۳۱۷). فزون‌خواهی بنی‌تمیم موجب شد آنان برای قدرت‌نمایی بیشتر در منازعات بین‌قبایلی، از حلیف شدن اساوره استقبال کنند (شیمادا، ۱۳۸۶: ۱۸۳). پیوستن اساوره به بنوسعد، موجب تحریک حسادت بنوحنظله - دیگر طایفه تمیم - شد؛ اما در سازش میان دو طایفه تمیمی بر سر این موضوع، بنوحنظله اجازه یافت زط‌ها و سیابجه‌ها را به عنوان هم‌پیمان خود بپذیرد (بلاذری، ۱۹۷۹: ج ۴، ۴۱۴).

ظاهراً نسل اول اساوره به سیاست مداخله نکردن در منازعات قبایلی عرب پای‌بند ماندند و در جنگ‌های داخلی که هم‌پیمان تمیمی (بنوسعد) آن‌ها مشارکت داشت، وارد عمل نشدند. این تصمیم مسبوق به یکی از شروطی بود که آن‌ها به هنگام پیوستن به ابوموسی اشعری مطرح کردند و از فرمانده سپاه عرب خواستند حق عدم مداخله در منازعات بین‌قبایلی را برای آن‌ها محفوظ بدارد (همو، ۱۹۷۸: ۳۶۶). از این‌رو، به گزارش مدائنی، اساوره در نبردهای جمل، صفین و سایر درگیری‌های داخلی، با تمیمی‌ها همراه نشدند (همو: ۳۶۷). نصر بن مزاحم نیز که خبر مشارکت بنوسعد را در پیکار صفین منعکس کرده است، به همراهی و حضور حلیف آن‌ها - اساوره - در این جنگ، هیچ اشاره‌ای ندارد (منقری، ۱۹۶۲: ۲۰۵). برخی مورخان در تبیین مشارکت نداشتن بنوسعد در نبرد جمل، خاطرنشان می‌سازند که آن‌ها به سبب پیروی از فرمان رهبر خود - احنف بن قیس - مبنی بر اتخاذ سیاست بی‌طرفی، از ورود به عرصه جمل خودداری کردند (طبری، ۱۹۶۷: ج ۴، ۴۹۸؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۱۴۸). بنابر این، هیچ شواهد و قرائنی دال بر حضور اساوره در این جنگ، در غیاب متحدان تمیمی آن‌ها در دست نیست. اما نسل‌های بعدی اساوره، در همه درگیری‌های تمیمی‌ها وارد عمل شدند. برای نمونه، در نبرد «یوم مسعود» که تمیمی‌ها علیه ازدی‌ها جنگیدند، اساوره به یاری متحدان خود شتافتند (بلاذری، ۱۹۷۹: ج ۴، ۴۰۸). همچنین زمانی که مروان اول،

سپاهی را برای تسلط بر مدینه و سرکوب عبدالله بن زبیر فرستاد، اساوره به همراه هواداران بصری ابن‌زبیر در نبرد موسوم به ربذه، به مقابله با امویان شتافتند (همو، ۱۹۷۸: ۳۶۸) و چند سال بعد، در شورش‌هایی که ابن‌اشعث علیه حجاج در عراق برانگیخت، حضور یافتند (همو: ۳۶۷).

در نبرد ربذه و شورش ابن‌اشعث که اساوره حضور خود را به نمایش گذاشتند، جبهه مقابل، از سوی مرکز سیاسی مروانیان در دمشق جهت‌دهی می‌شد. این امر گویای آن است که آن دسته از اساوره که پیش از این در روزگار سفیانیان، در شمار جناح هوادار اموی به شمار می‌آمدند، در عصر حاکمیت مروانیان با تغییر مشی، به جانب نیروهای مخالف آن‌ها میل کرده بودند. این تغییر، ناشی از چرخش مواضع تمیمی‌ها نسبت به خاندان مروانی در این برهه زمانی بود (الجاسر، ۱۹۹۶: ۷۴).

البته حوزه فعالیت اساوره محدود به چارچوب‌های تعیین شده از جانب اربابان تمیمی آن‌ها نبود و حتی در همه حال به اراده و موقعیت سیاسی بنی‌تمیم بستگی نداشت. آن‌ها به عنوان یک واحد نظامی، از همان آغاز به همراه سایر رزمندگان عرب مسلمان در سایه رهبری ابوموسی اشعری در فتح مناطق داخلی ایران مشارکت کردند (بلاذری، ۱۹۷۸: ۳۶۶). همچنین زمانی که عبدالله بن عامر به جانب خراسان لشکر کشید، اساوره با او همراهی کردند (همو: ۳۶۷). سال‌ها بعد که در شورش ابن‌اشعث مشارکت کردند، آتش خشم حجاج، دامن آنان را گرفت. به دستور او، خانه برخی از آن‌ها در بصره ویران شد؛ مستمری برخی کاهش یافت و برخی نیز به نفی بلد محکوم شدند (همو).

هرچند منابع تاریخی از سرنوشت اساوره اخراج شده از عراق، اطلاعی ارائه نمی‌دهند، اما گمان می‌رود اینان به همتایان خود در منطقه خراسان پیوسته باشند؛ زیرا شماری از آن‌ها در مراحل بعد، در صحنه‌های مختلف حضور یافتند و برخی نیز در مسیری که به سوی خراسان در پیش گرفتند، در سیستان از سوی حاکم منطقه به عنوان نگهبان زندان محلی به کار گرفته شدند (ابن‌قتیبه، ۱۹۶۹: ۲۱۲؛ اصفهانی، ۱۳۷۶: ج ۱۷، ۵۱). پیش از این نیز معاویه بن ابی‌سفیان، شماری از اساوره را به شهر انطاکیه کوچاند. این جابه‌جایی در راستای ساخت و تجهیز شهرهای ساحلی شام و تقویت نظام دفاعی

آن‌ها در برابر تهاجمات نیروی دریایی بیزانس صورت گرفت (الجاسر، ۱۹۹۶: ۸۴). اساوره در میان نیروهای عرب، به سبب مهارت ویژه در تیراندازی، از کمان‌های مخصوص به خود استفاده می‌کردند. همین امر موجب تمایز آنان از سایرین می‌شد. آن‌ها چنان اعتماد به نفسی داشتند که اسامی خود را بر روی تیرهایی که به سمت هدف پرتاب می‌کردند، حک می‌نمودند (ابن قتیبه، ۱۹۶۳: ج ۱، ۱۴۹). بلاذری از چهارصد نفر از اساوره یاد می‌کند که به همراه متحدان تمیمی خود در سال ۶۴ هجری علیه قبیله ازد وارد عمل شدند و در صحنه جنگ، حدود دوهزار تیر به سوی ازدی‌ها پرتاب کردند (بلاذری، ۱۹۷۱: ج ۶، ۴۰۹) و سرانجام توانستند سرنوشت جنگ را به سود بنی‌تمیم رقم زنند. آنان در نبرد موسوم به ربذه نیز چنان مهارتی از خود نشان دادند که هیچ‌یک از تیرهایشان به خطا نرفت (همو، ۱۹۷۸: ۳۶۸). از این‌رو عنوان پر افتخار «فتیان» را برای خود به دست آوردند (طبری، ۱۹۶۷: ج ۵، ۵۱۹).

مهارت و کارآمدی آن‌ها در میان بنی‌تمیم موجب شد این قبیله در قیاس با رقیبانش از حیث توان رزمی، دارای وضعیتی ممتاز شود. از این‌رو، رهبران قبیله ازد ناگزیر شدند برای هم‌تراز کردن قدرت و موقعیت خود با بنی‌تمیم، به جست‌وجوی متحدانی از میان ساکنان بومی منطقه خود برآیند (بلاذری، ۱۹۷۹: ج ۴، ۱۰۶).

بخاریه^۱ در بصره

افزون بر اساوره، بصره پذیرای گروه نژادی دیگری موسوم به بخاریه شد. ورود آن‌ها به این شهر، در پی اردوگشی عبیدالله بن زیاد به مناطق اطراف جیجون در سال ۵۴ هجری رخ داد که از وقایع سال اول استانداری او به شمار می‌آید. درباره وضعیت و شمار بخاریه‌ای که به بصره وارد شدند، منابع تاریخی اطلاعات دقیق و روشنی ارائه نمی‌دهند. بلاذری در مقام شمارش آن‌ها از واژه «خلق» استفاده کرده که مفید فراوانی و پرشماری است (بلاذری، ۱۹۷۸: ۳۶۹). طبری شمار آن‌ها را دوهزار نفر (طبری، ۱۹۶۷: ج ۵، ۲۹۸) و نرشخی، حدود چهارهزار نفر می‌داند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۳۴). این در

۱. به نیروهایی گفته می‌شد که خاستگاه آنها شهر بخارا بود و عبیدالله بن زیاد پس از لشکرکشی به این شهر، آنها را با خود به عراق آورد (نک: طبری، ۱۹۶۷: ج ۵، ۲۹۹).

حالی است که ابوتمام شاعر، تعداد آن‌ها را به دوازده هزار نفر می‌رساند (الطائی، ۱۹۲۲: ۷). به نظر می‌رسد با توجه به دوره کوتاه اقامت عبیدالله بن زیاد در خراسان، ارقام ذکر شده از سوی نرشخی و طبری موجه‌تر باشد. البته نمی‌توان گزارش ابوتمام را از آن‌رو که شمار آنان را بیش از دیگران ذکر کرده است، مردود دانست؛ زیرا عبیدالله بن زیاد، نزدیک به ده سال فرمانروایی عراق را بر عهده داشت و بعید نیست در طول این مدت، به قشونی که از آن سوی جیحون با خود به بصره آورده بود، نیروهایی افزوده باشد. احتمال می‌رود این عناصر الحاقی، حتی اگر با آن‌ها نیز هم‌اصل و هم‌نژاد نبوده‌اند، باز هم بعدها با همان نام بخاریه در شمار این نیروها جای گرفته باشند. مؤید این مدعا آن است که در روزگار حاکمیت ابن‌عامر بر عراق و حتی چند سال پیش از آن، مردان و زنانی از مناطقی که بعدها بخاریه از آن‌جا آمده بودند، به عنوان غلام و کنیز به عراق آورده شدند. ساکنان مناطق آن سوی جیحون، این افراد را در عوض مالیات نقدی سرانه به ابن‌عامر سپردند (بلاذری، ۱۹۷۸: ۳۹۵). این افراد نیز در برخی منابع، در شمار بخاریه ذکر شده‌اند (اصفهانی، ۱۹۷۰: ۱۴۱). آشفته‌گی‌هایی که در منابع تاریخی در تفکیک و تمایز این دسته از بخاریه دیده می‌شود، خودبه‌خود شمار آنان را در بصره افزایش داده است.

منابع تاریخی درباره وضعیت بخاریه اتفاق نظر ندارند. بلاذری سه روایت متفاوت از وضعیت آن‌ها ارائه می‌کند؛ نخست، آن‌ها را اسیران جنگی می‌شمارد و در جایی دیگر اظهار می‌دارد آن‌ها پس از محاصره شهر و زادگاهشان بی‌آن‌که جنگ و نزاعی در انقیاد آن‌ها صورت گرفته باشد، به عبیدالله بن زیاد تسلیم شدند. روایت سوم او نیز حاکی از آن است که ابن‌زیاد به آن‌ها امان داد و بخاریه نیز به او تسلیم شدند و به دستور وی به بصره کوچیدند و در این شهر سکونت یافتند (بلاذری، ۱۹۷۸: ۴۰۱). با این حال، به درستی معلوم نیست روایت مرجع بلاذری در میان سه گزارش یادشده کدام است و او بر کدام‌یک از آن‌ها اعتماد و اتکای بیشتری دارد.

طبری ضمن گزارش لشکرکشی ابن‌زیاد، از قول مدائنی به روستاهایی اشاره می‌کند که توسط نیروهای تحت فرمان عبیدالله فتح شدند و بخاریه از همان‌جا به اسارت درآمدند (طبری، ۱۹۶۷: ج ۵، ۲۹۷) و گویا همین‌ها بودند که به عنوان واحد ویژه

ابن‌زیاد به خدمت گرفته شدند.

ابوعبیده در گزارش خود درباره رویدادهای بصره پس از مرگ یزید بن معاویه آورده است:

زمانی که عبیدالله بن زیاد - حاکم عراق - خواست شورشیان مناطق تحت امر خود را سرکوب کند، به بخاریه دستور داد به آن‌ها حمله‌ور شوند؛ اما بخاریه از این کار امتناع ورزیدند. (ابوعبیده، ۱۹۱۲: ۷۲۴)

روایت‌های تاریخی از دو گروه مجزای بخاریه خبر می‌دهند؛ نخست بخاریه سلطان و دیگری بخاریه محض. بخاریه سلطان در واقع همان واحد ویژه ابن‌زیاد بودند و بخاریه محض، افرادی بودند که در چارچوب عمومی نظام اموی به خدمت اشتغال داشتند (همو). گروه اخیر همان واحدی بودند که پیش از این توسط زیاد ابن‌ابیه به نمایندگی از حکومت مرکزی شام به کوفه منتقل شدند و همگام با نیروهای شرطه به حفظ نظم و امنیت این شهر پرداختند (الجاسر، ۱۹۹۶: ۱۷۲).

به‌رغم گزارش‌های متعارضی که در احوال این دو گروه از بخاریه دیده می‌شود، برخی منابع تاریخی خاطرنشان می‌سازند هر دو گروه، سرانجام از اطاعت عبیدالله بن زیاد سر باز زدند (بلاذری، ۱۹۷۴: ج ۵، ۴۰۲). ممکن است پذیرش این سخن قدری دشوار باشد؛ اما با عنایت به اوضاع و احوال موجود در قلمرو امویان به طور عام و منطقه عراق به طور خاص، گزارش یادشده به خوبی قابل درک خواهد بود. برای نمونه، با انتشار خبر مرگ یزید بن معاویه، شورش‌ی در بصره به رهبری سلمة بن ذؤیب - یکی از فقیهان این شهر - درگرفت که مردم را به بیعت با عبدالله بن زبیر فرامی‌خواند. ابن‌زیاد - فرماندار اموی بصره - از بخاریه تحت امر خود خواست این شورش را فروشانند؛ اما هیچ‌یک از نیروهای بخاریه حاضر به تمکین نشد (همو). در پی وقوع این ناآرامی‌ها در عراق، سران اموی برای حفظ جان خود به شام گریختند و نیروهای بخاریه تحت فرمان آن‌ها حاضر به خطر کردن در همراهی با آنان یا سرکوب ناآرامی‌ها نشدند (الجاسر، ۱۹۹۶: ۱۹۶). تنها در این میان، واحدی از بخاریه که با عبدالملک بن عبدالله بن عامر پیوند داشت، در طول ناآرامی‌های بصره، در حد فاصل فروپاشی اقتدار امویان در عراق تا انقیاد آن به عبدالله بن زبیر همچنان در صحنه سیاسی باقی ماند. به

گزارش بلاذری، عبدالله بن حارث بن نوفل، معروف به بَبَّه که از سوی مردم بصره پس از فرار ابن‌زیاد، به عنوان حاکم این شهر برگزیده شده بود، همیان بن عدی، رئیس شرطه خود را برای ضبط خانهٔ فیل - یکی از موالی زیاد بن ابیه - که در محله بنی‌سلیم قرار داشت فرستاد؛ اما با مقاومت بنی‌سلیم روبه‌رو شد و کار به منازعه کشید. سران بنی‌سلیم از عبدالملک بن عبدالله بن عامر بن کُریز درخواست کمک کردند و او هم بی‌درنگ، بخاریه را وارد عمل کرد که نیروهای شرطهٔ بصره را از محله بنی‌سلیم دور سازند (بلاذری، ۱۹۷۴: ج ۵، ۴۰۵).

از آن‌جا که عبدالملک بن عبدالله بن عامر در این دوره مقام و منصبی خاص نداشت، بعید نیست این نیروها را از پدرش به ارث برده باشد که در روزگار حاکمیتش بر بصره، با لشکرکشی به آن سوی جیحون، این غلامان را در عوض مالیات از مردم آن منطقه گرفته بود. او حتی سال‌ها پیش از آن‌که فرمانروای بصره شود، به خرید و فروش برده اشغال داشت و در یک نوبت، تعدادی برده را که در شمار «رقيق الخمس» بودند، از عمر بن خطاب خریداری کرد. این بردگان، در واقع اسیران جنگی بودند که مالکانشان به عنوان مالیات به دولت اسلامی واگذار کردند و حدود بیست درصد آن‌ها به بیت‌المال تعلق داشت (ماوردی، ۱۹۸۰: ۱۲۶-۱۲۸؛ ابویوسف، ۱۳۹۲: ۱۹). عبدالملک بن عبدالله بن عامر در آغاز به همراه شریکش، تنها بخشی از بهای بردگان را به عمر پرداختند و حدود هفتاد هزار درهم دیگر بر ذمه آن‌ها ماند؛ اما چون تا مدتی از پرداخت آن استنکاف ورزیدند، خلیفه دستور بازداشت آن‌ها را صادر کرد تا این‌که کسانی از بستگانشان حاضر به ادای دین آن‌ها شدند (اصفهانی، ۱۳۷۶: ج ۶، ۱۲۶-۱۲۷). با چنین مبلغ کلانی، ابن‌عامر قادر بود شمار زیادی از بردگان را خریداری کند و از آن‌جا که بردگان، عمدتاً از سربازان اسیر بودند، برای آن‌ها آسان و مرجح بود که به عنوان نیروی نظامی، در خدمت اربابان جدید خود انجام وظیفه کنند.

آن دسته از بخاریه که در تشکیلات نظامی بصره مشغول به فعالیت بودند، در راستای منافع حکومت، انجام وظیفه می‌کردند. حجاج بن یوسف ثقفی شمار زیادی از آن‌ها را به واسط منتقل کرد که در کنار نیروهای شامی مستقر در این شهر، ایفای نقش کنند (الجاسر، ۱۹۹۶: ۱۸۴).

با فرارسیدن سال ۱۳۲ هجری، گروهی از بخاریه در کوفه پدیدار شدند. هشام بن عبدالملک - خلیفه وقت - آن‌ها را مأمور سرکوب قیام زید بن علی کرد (اصفهانی، ۱۹۷۰: ۱۴۱). این گروه، به عنوان جنگاوران زیده، همچنان تا روزهای پایانی خلافت امویان به حیات خود ادامه دادند. آخرین واقعه‌ای که بخاریه در آن مشارکت کردند، در سال ۱۳۲ هجری بود که به همراه ابن‌هبیره - آخرین حاکم اموی عراق - پس از توافق با نمایندگان عباسیان، دست از مقاومت در واسط کشیدند و شهر را به عباسیان تسلیم نمودند (ابن‌خلکان، ۱۹۷۸: ج ۶، ۳۱۶).

احامره در کوفه

در میان عناصر ایرانی که به سپاه عرب پیوستند و آن‌ها را در فتح مناطق مرکزی ایران همراهی کردند، گروهی یافت می‌شوند که منابع تاریخی از آن‌ها با صفت «حمراء» یاد کرده‌اند. درباره وجه تسمیه آن‌ها اتفاق نظر نیست؛ به گفته برخی، اینان گروهی از سواره‌نظام ساسانی بودند که برای تمایز با اساوره بصره، به احامره موسوم شدند (الجبسر، ۱۹۹۶: ۱۲۴). گزارش دیگری در دست است که ایرانیان کوفه به سبب برخورداری از رخسار سرخ‌گون، در نزد عرب به «حمراء» شهرت داشتند (همو). برخی نیز بر این باورند که اساساً قوم عرب، واژه حمراء را بر همه موالی اطلاق می‌کرد که ایرانیان مقیم کوفه از مصادیق اخص آن به شمار می‌آمدند (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ج ۵، ۲۸۸). در این میان، طبری و بلاذری، وجهی دیگر را برای تسمیه آن‌ها ذکر کرده‌اند. آن‌ها می‌گویند اشتهار به صفت «حمراء الدیلم» به حیث انتساب آن‌ها به نام فرمانده‌شان بوده است (طبری، ۱۹۶۷: ج ۳، ۳۴۸؛ بلاذری، ۱۹۷۸: ۲۷۹).

بلاذری به نقل از مدائنی، درباره منشأ احامره آورده است که رستم فرخ‌زاد، چهارهزار نفر از نیروهای ویژه سپاه شاهنشاه را با خود به قادسیه برد. این نیروها را پیش از این، خسرو پرویز از منطقه دیلم به مدائن آورده بود. زمانی که رستم فرخ‌زاد مأمور مقابله با رزمندگان عرب در قادسیه شد، احامره ساکن در مدائن، به دستور یزدگرد با او همراه شدند که بر توان دفاعی سپاه ایران بیفزایند؛ اما در همان ابتدای نبرد بود که این نیروها به فراست دریافتند مقاومت در برابر عرب‌ها بی‌حاصل خواهد بود. از

این رو بدون فوت وقت، خود را به فرماندهان عرب تسلیم کردند؛ با این شروط که با هر قبیله‌ای که خواستند وارد پیمان شوند و در هر منطقه‌ای که مایل بودند، سکونت گزینند و از عطایی برابر با رزمندگان عرب برخوردار شوند (بلاذری، ۱۹۷۸: ۲۷۹). همین که شروط آن‌ها پذیرفته شد، با تغییر کیش خود به اسلام وارد شدند و در زمره هم‌پیمانان بنو تمیم قرار گرفتند. همچنین یک میلیون درهم عطا دریافت کردند و در قادسیه از سهمی برابر با رزمندگان عرب برخوردار شدند (طبری، ۱۹۶۷: ج ۳، ۵۱۲). احنف بن قیس در جذب آن‌ها نقشی اساسی ایفا کرد. زمانی که احامره در جست‌وجوی قبیله‌ای برآمدند که نسب آن به پیامبر نزدیک‌تر باشد، احنف به دروغ ادعا کرد که پیامبر از میان طایفه بنی‌سعد - از قبیله تمیم - برخاسته است و این‌گونه بود که احامره را با بنی‌سعد هم‌پیمان کرد (Zakeri, 1995: 117).

از آن‌جا که پیش از این اساوره با شرایطی به سپاه عرب پیوسته بودند، به نظر می‌رسد رفتار آن‌ها الگویی برای احامره جهت پیوستن به فرماندهان قبایل عرب شد. آن‌ها پس از پیوستن به سپاه عرب، در فتح تیسفون و حلوان مشارکت کردند و سرانجام در کوفه ماندگار شدند (بلاذری، ۱۹۷۸: ۲۷۹) و بسیاری از مشاغل و صنایع این شهر را در دست گرفتند (جنابی، ۱۳۸۶: ۴۲).

گروهی دیگر از جنگاوران ایرانی که به کوفه وارد شدند، از قزوین به این شهر درآمدند. شاهان ساسانی گروهی از اساوره را در پادگان قزوین مستقر کرده بودند (حموی، ۱۹۹۵: ج ۴، ۳۴۲) که یکی از پایگاه‌های عمده نظامی برای دفاع از نواحی مرکزی ایران در برابر تهاجمات بیرونی شمرده می‌شد (بلاذری، ۱۹۷۸: ۳۱۷). در گرماگرم فتح قزوین، نیروهای این پادگان، به تبع اساوره بصره، به رزمندگان عرب تسلیم شدند و به آن‌ها پیوستند و پس از ورود به کوفه با زهرة بن حویه تمیمی هم‌پیمان شدند و به «حمراء دیلم» شهرت یافتند (همو؛ ابن فقیه، ۱۴۱۶: ۵۵۸؛ حموی، ۱۹۹۵: ج ۴، ۳۴۳).

احامره‌ای که در کوفه، در زمره موالی زهرة بن حویه درآمدند، در رکاب او در فتح مدائن شرکت کردند و بیشتر آن‌ها در ردیف پیاده‌نظام قرار داشتند (جعیت، ۱۳۷۲: ۶۱). همچنین پس از فتح جلولا، احامره به عنوان بخشی عمده از نیروهای پیشتاز و

صف‌شکن سپاه عرب تحت فرمان قعقاع بن عمرو، در خاتقین و حلوان حضور یافتند و زینبی - دهقان و فرمانروای سیاسی این شهر - به دست آن‌ها از پای درآمد (طبری، ۱۹۶۷: ج ۴، ۳۴). پس از سقوط حلوان، شماری از احامره در روستاهای اطراف آن ساکن شدند، اما با خروج قعقاع از حلوان، آن‌ها نیز مأمریت یافتند در سایه قباد - فرمانده خراسانی خود - از مناطق مرزی حراست نمایند (همو: ۳۵). عرب‌ها چهار پایگاه مرزبانی در شمال عراق - در منطقه حلوان، ماسبدان، قرقسیا و موصل - تأسیس کرده بودند. سعد بن ابی وقاص پس از تأسیس کوفه خواست از احامره در این پایگاه‌ها استفاده کند. افزون بر این، گروهی از آن‌ها را به پاسداری از جلولاء گماشت و حراست از موصل را به یکی از سوارکاران ایرانی به نام مسلم بن عبدالله - که در قادسیه به اسارت درآمده بود - واگذار کرد و قرقسیا و مناطق اطراف آن را به رافع بن عبدالله و برادرش عشق سپرد (همو: ج ۴، ۴۹).

احامره ساکن کوفه در شمار موالی این شهر جای داشتند. از آن‌جا که اسلام به ولاء حلف پایان داده بود، معمولاً پیوند آن‌ها را با تمیم، در شمار «ولاء موالاه» قلمداد می‌کنند (جوده، ۱۳۸۲: ۹۶-۹۷). باگذر زمان، بر شمار جمعیت این گروه در کوفه افزوده شد؛ تا جایی که بر جمعیت عرب این شهر پیشی گرفت و به پنج برابر افزایش یافت (الجاسر، ۱۹۹۶: ۱۷۲). معاویه که از رشد روز افزون آن‌ها بیمناک شده بود، از زیاد بن ابیه - حاکم اموی عراق - خواست بخشی از آن‌ها را به شام و بصره بکوچاند (بلاذری، ۱۹۷۸: ۲۷۹). با این حال، کثرت وجود آن‌ها در سپاه مختار ثقفی در سال ۶۶ هجری که چندبرابر عرب‌ها بود، نشان از پرشماری این گروه در روزگار امویان داشت. منابع تاریخی حدود بیست‌هزار نفر از سپاهیان مختار را از احامره ذکر کرده‌اند (دینوری، ۱۹۶۰: ۲۸۸). اینان در قیام مختار از خود رشادت و شجاعتی کم‌نظیر به نمایش گذاشتند و توانستند اعتماد مختار را جلب کنند؛ به گونه‌ای که پس از آزادسازی کوفه از چنگ امویان، مسئولیت شرطه این شهر به آن‌ها واگذار شد (همو: ۲۹۲).

بعدها که امویان به سرکوب خیزش‌های سیاسی و نظامی در عراق توفیق یافتند، به تبع سیاست نژادپرستانه خود، بر موالی - از جمله اساوره بصره و احامره کوفه - سخت گرفتند. حجاج بن یوسف ثقفی - حاکم اموی عراق - به بهانه حمایت موالی ایرانی از

قیام ابن‌اشعث، خانه‌های آن‌ها را ویران و عطایشان از بیت المال را قطع کرد و شمار زیادی از آنان را نفی بلد نمود (بلاذری، ۱۹۷۸: ۳۶۷). از این پس حضور سیاسی آن‌ها کاهش یافت و در منابع تاریخی، بازتاب کمتری به خود گرفت.

پیامدهای اجتماعی و فرهنگی

آن‌چه پیش از این درباره جنگاوران ایرانی گفته شد، بیشتر درباره موقعیت و جایگاه آنان از حیث کاردانی و توانمندی در امور جنگی و همگامی با اربابان قبیله‌ای در روند فتوح اسلامی و درگیری‌های بین‌قبایلی بود. با این حال، اگرچه این جماعت، در زمره «اهل شمشیر» جای داشتند و در جامعه قبیله‌ای عرب، کارایی‌شان متفاوت از «اهل قلم» بود؛ اما نفس حضور آنان در بصره و کوفه به عنوان بخشی قابل توجه از جمعیت این دو شهر، تأثیرات اجتماعی و فرهنگی انکارناپذیری به همراه آورد. با این‌که منابع تاریخی از نقش تمدنی و فرهنگی آن‌ها آشکارا سخن نگفته‌اند، اما از لابه‌لای گزارش‌های مربوط به حوادث تاریخی و رویدادهای فرهنگی این دوره، می‌توان به سایه روشنی از حضور آنان دست یافت.

کثرت جمعیت اساوره و احامره به مثابه گروه‌های شناخته شده اجتماعی در بصره و کوفه، وزن حضور آنان را چنان سنگین کرد که اختصاص محله‌ای از محله‌های شهر برای سکونتشان را ضروری ساخت (Morony, 1967: 49). اینان از همان ابتدای ورود به جامعه طبقاتی عرب، بی‌آن‌که در رده عبید جای گیرند، در زمره موالی اشراف عرب درآمدند (Zakeri, 1995: 113) که مرتبه‌ای در حد فاصل میان عبید و خُلص به شمار می‌آمد (آیینه‌وند، ۱۳۷۱: ۴۸). با این‌که نظام ولاء، هویت آن‌ها را در پیوند با اربابان قبیله‌ای تعریف می‌کرد (جوده، ۱۳۸۲: ۱۵۰)، اما آنان بدون توجه به موقعیت درجه دوم خود در نظام طبقاتی عرب، با استظهار به فرهنگ و دانش و هنر خویش، نسبت به دیگران ابراز وجود و شخصیت می‌کردند (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۱۰۲). مسبوق به همین معنا، برخی از مشاغل اجتماعی، حرفه‌ها و صنایع، در دست افرادی از این جماعت بود (چنگیزی، ۱۳۷۸: ۲۱۴). همین امر موجب شد به تدریج از احترام بیشتری برخوردار شوند و تنش‌های آغازین به همگرایی بیشتری انجامد و شرایط اجتماعی نیز آرام‌آرام،

به سود آنان تعدیل یابد (بولت، ۱۳۶۴: ۵۵).

حضور اجتماعی جنگاوران ایرانی در مصرین (بصره و کوفه)، دو پیامد بارز به همراه آورد؛ نخست این که به ترویج شمار زیادی از واژگان و مصطلحات فارسی در زبان و فرهنگ عربی انجامید که به شکل کلمات دخیل، در گفتار مردم، اسامی افراد و دفاتر دیوانی نمایان شد (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۱۰۲). رواج این واژگان به حدی رسید که بر گویش‌های مختلف مردم بصره و کوفه اثر گذاشت و لغزش‌های نحوی و لحنی را به دنبال آورد و اِعراب کلمات را دچار آشفتگی نمود (همو). بی‌دلیل نیست که جاحظ می‌گوید: «نه فقط شاعران عرب در اشعار خود، ناخودآگاه، واژگان فارسی را به کار می‌بردند» (جاحظ، ۱۹۴۸: ج ۱، ۱۴۲) که به دست آوردن برخی از مشاغل در عراق، مستلزم دانستن زبان فارسی بود (همو: ۹۵). پیامد دیگر، این بود که در سایه ازدواج فرزندان آن‌ها با عناصر عرب، نسلی پدید آمد که در فرهنگ عربی از آن به هجین یاد می‌کنند. این نسل، عناصری دوگانه بودند که از جانب مادر، ایرانی به شمار می‌آمدند (جعفری، ۱۳۷۳: ۱۳۹-۱۴۰). آنان با تکیه بر عرب‌تباری پدر، توانستند از نگاه تبعیض‌آمیزی که نسبت به موالی در جامعه قبیله‌ای عرب وجود داشت، قدری بکاهند. افزون بر این، عمده‌ترین پیامد حضور فرهنگی احامره در کوفه، گروش آنان به تشیع و پیوستن به صفوف ارادتمندان علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. از این‌رو، شاید بتوان آن‌ها را نخستین پیشگامان ایرانی در تاریخ تشیع به شمار آورد. بارزترین جلوه حضور آنان در همراهی با مختار ثقفی بود که در انتقام از خونیان امام حسین علیه السلام نقشی شایان ایفا کردند (دینوری، ۱۹۶۰: ۲۸۸) و برخی از افتخارات قیام را به نام خود رقم زدند.

نتیجه‌گیری

در لشکرکشی‌های آغازین سپاه اسلام به مرزهای ساسانی، بخشی از رزمندگان ایرانی، چون مقاومت را در برابر نیروهای عرب بی‌حاصل می‌دیدند، با قید و شرط‌هایی حاضر شدند خود را به آن‌ها تسلیم کنند. تجربه، مهارت و کاردانی جنگاوران ایرانی در امور نظامی، حتی در موضع ضعف نیز به آن‌ها تشخیص و منزلتی بخشیده بود که به سادگی تسلیم دشمن نشوند و خود را ارزان نفروشدند. از این‌رو فاتحان عرب با درک

توانایی و کاردانی نیروهای ایرانی، شرایط آن‌ها را پذیرفتند و با جذب این عناصر بر توان و اقتدار دفاعی و تهاجمی قبایل خود افزودند.

بر خلاف اسیران و تسلیم شدگان اقوام و ملل دیگر که در «معرض الرقیق» به فروش می‌رسیدند، موقعیت ممتاز و متمایز رزمندگان ایرانی در میان قبایل عربی چنان بود که از همان ابتدا از جمیع مزایا و امتیازات هم‌تایان عرب خود برخوردار شدند و سکونت آن‌ها در محله‌های ویژه‌ای که به نام خودشان موسوم شده بود، نشان از تشخیص و منزلت آن‌ها داشت.

درگیری‌های بین‌القبایلی در عراق، خواه در وضعیت دفاعی و خواه در وضعیت تهاجمی، نیاز به بهره‌گیری از توان رزمی جنگاوران ایرانی که در تیراندازی و سوارکاری مهارتی بالا داشتند را دوچندان می‌کرد. از این‌رو، رزمندگان ایرانی در کانون توجه قبایل عربی قرار گرفتند و نسبت به حمایتی که از آن‌ها می‌شد، در میدان‌های نبرد به سود اربابان خود حضور می‌یافتند و مهارت و کاردانی خود را در راه دفع خطرات و جلب منافع قبیله به کار می‌گرفتند.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۵ش)، چالش میان فارسی و عربی، تهران، نشر نی.
- آیین‌وند، صادق (۱۳۷۱ش)، تاریخ سیاسی اسلام، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۹۶۵م)، الکامل فی التاریخ، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی.
- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد (۱۹۷۸م)، وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان، تصحیح: احسان عباس، بیروت، دار صادر.
- ابن فقیه، ابو عبدالله احمد (۱۴۱۶ق)، البلدان، تحقیق: یوسف الهادی، بیروت، عالم الکتب.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۹۶۹م)، المعارف، تحقیق: ثروت عکاشه، قاهره، دارالتعارف.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد (۱۳۶۹ش)، تجارب الامم، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات سروش.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت، دار صادر.
- ابو عبیده، معمر بن مثنی (۱۹۱۲م)، نقایض جریر و فرزدق، تصحیح: بوان، لیدن، مطبعة بریل.
- ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم (۱۳۹۲ق)، الخراج، قاهره، مطبعة السلفیه.
- اصفهانی، ابوالفرج (۱۳۷۶ق)، الاغانی، بیروت، دارالثقافه.
- _____ (۱۹۷۰م)، مقاتل الطالبیین، تحقیق: احمد الصقر، قاهره، دارالشروق.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۷۸م)، فتوح البلدان، تحقیق: رضوان محمد رضوان، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- _____ (۱۹۷۹م)، انساب الاشراف، تحقیق: احسان عباس، بیروت، جمعية المستشرقین الالمانیه.
- _____ (۱۹۷۴م)، انساب الاشراف، تحقیق: محمدباقر المحمودی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۶۸ش)، تاریخ‌نامه طبری، تصحیح: محمد روشن، تهران، نشر نو.

- بولت، ریچارد (۱۳۶۴ش)، *گروش به اسلام در قرون میانه*، ترجمه: محمدحسین وقار، تهران، نشر تاریخ ایران.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۷۵م)، *البيان و التبیین*، تحقیق: عبدالسلام هارون، قاهره، مكتبة الخانجي.
- _____ (۱۹۹۱م)، *العثمانيه*، تحقیق: عبدالسلام هارون، بیروت، دارالجيل.
- _____ (۱۳۷۵ق)، *التاج فی اخلاق الملوك*، تحقیق: احمد زکی پاشا، بیروت، دارالفکر.
- الجاسر، حمد (۱۹۹۶ق)، *تاریخ القبائل العراقي*، بیروت، دارالجيل.
- جعفری، حسین محمد (۱۳۷۳ش)، *تشیع در مسیر تاریخ*، ترجمه: محمدتقی آیت‌اللهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جعيط، هشام (۱۳۷۲ش)، *کوفه؛ پیدایش شهر اسلامی*، ترجمه: ابوالحسن سروقده، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- جنابی، کاظم (۱۳۸۶ق)، *تخطيط مدينة الكوفة عن المصادر التاريخية*، بغداد، مجمع العلمي العراقي.
- جوده، جمال (۱۳۸۲ش)، *اوضاع اجتماعی و اقتصادی موالی در صدر اسلام*، ترجمه: مصطفی جباری و مسلم زمانی، تهران، نشر نی.
- چنگیزی، محمد (۱۳۶۸ش)، *مختارنامه*، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵م)، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر.
- خوارزمی، ابو عبدالله محمد (۱۴۰۹ق)، *مفاتیح العلوم*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۹۶۰ق)، *الاخبار الطوال*، تحقیق: عبدالمنعم عامر، قاهره، داراحیاء الكتب العربیه.
- زمخشری، محمود بن عمر (بی تا)، *ربیع الابرار و نصوص الاخبار*، تحقیق: سلیم نعیمی، بغداد، مطبعة المعانی.
- شیمادا، جوہی (۱۳۸۶ش)، «سربازان ساسانی در سپاه اسلام»، *جستارهای ژاپنی در قلمرو ایران‌شناسی*، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی.



- الطائی، ابوتمام (۱۹۲۲م)، *نقائض جریر و الاخطل*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۶۷ق)، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی.
- العلی، احمد صالح (۱۹۶۹م)، *التنظیمات الاجتماعیة فی البصره*، بیروت، دارالطلیعه.
- _____ (۱۹۸۶م)، *خطط البصرة و منطقتها*، بغداد، مجمع العلمی العراقی.
- غفرانی، علی (۱۳۹۲ش)، «دیوان جند»، *دانش نامه جهان اسلام*، تهران، انتشارات بنیاد دائرة المعارف اسلامی.
- القالی، ابوعلی (۱۹۲۶م)، *امالی القالی*، قاهره، دارالکتب العام.
- ماوردی، ابوالحسن علی (۱۹۸۰م)، *احکام السلطانیه*، قاهره، دارالمعارف.
- المبرد، ابوالعباس (۲۰۰۳)، *الکامل فی اللغة*، تحقیق: زکی مبارک، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه.
- محمدی، محمد (۱۳۴۹ش)، «نقل دیوان عراق از فارسی به عربی»، *مقالات و بررسی ها*، شماره ۳ و ۴.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۰ش)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- منقری، نصر بن مزاحم (۱۹۶۲م)، *وقعة الصفین*، تحقیق: عبدالسلام هارون، قاهره، مؤسسة العربیة الحدیثه.
- نرسخی، ابوبکر محمد (۱۳۶۳ش)، *تاریخ بخارا*، ترجمه: ابونصر القبادی، تهران، انتشارات توس.
- Crone, Patricia (1981), *Slaves on Horses*, Cambridge, Cambridge university press.
- El-Ali, Salih & Cl. Cahen, "Arif", *EI2*, Leiden, E.J. Brill, vol.1, pp.629-630.
- Morony, Michael (1976), "The Effect of the Muslim Conquest on the Persian Population of Iraq", *Iran*, vol.14, pp.41-59.
- Zakeri, Mohsen (1995), *Sasanid Soldiers*. Wiesbaden, Harrassowitz.